

الفبا سازان

روزگاری که دامنگیر ما در افغانستان است، مجال آنرا نداشتیم تا برای دفعته، یکایک از نوشته‌ها را که به الفبای زبان شغنانی ارتباط دارد، دقیق خوانده و به آنها پاسخ بدهم، البته سخنم متوجه مقالاتی است که بشکلی پلیم در آنها، گیر مانده است. در مقاله آقای ظهوری که باربار مشفقانه خطابم نموده، مقاله جناب پیکار که نوشته‌های بی بضاعت بنده را خوانده و روی آن واکنشهایش را با الفاظ شیرین در فشانی نموده و اخیراً هم آقای ثابتی چه بسی که بنده را در میان دانشمندان جا داده است، و از سایرین نیز بهمینگونه.

بنا، از اظهار سپاس جداگانه از هر یک، در موقع معین آن ابا نخواهم ورزید، و آنرا به فرصتهای بعدی وعده میدهم و نظریاتم را توأم با واکنشهای خویش خدمت خوانندگان خواهم فرستاد، بهمین خاطر با این یک نامه دوستان را مخاطب قرار میدهم و از هر یک قدردانی مینمایم که با کمال لطف نامه‌های حقیر را خوانده و انگشت اصلاح را بران گذاشته اند. از زمانی که اولین نوشته مقاله گونه خود را بنا بتحریریک آقای قاضی صاحب قوت نیرو، به صفحه "سیمای شغنان" فرستادم، بر مبنای تجربه نشراتی که داشتم از همان وقت گمان میکردم که گپ‌ها بالا خواهد گرفت و چیزی که در آرزویش بودم، قدم بقدم بوقوع می‌پیوندد. چه کسی از همدیارانم فکر میکرد که روزی روی ادبیات شغنانی جرو بحث‌های داغ براه خواهد افتاد که روشنفکران و قلم بدستان را ملامت از تحقیق و پژوهش زبانشناسانه خواهد ساخت؟

یادم می‌آید که روزی و یا احتمالاً روزها، به جناب ظهوری و آقای پیکار در شهر کراچی در عالمی از فرصت‌ها و شرایط مساعد، پیشنهادها میدادم تا اگر شود درباره زبان مان صحبت‌هایی داشته باشیم، ولی از قبل دانسته بودم که توفیقی نیافتیم، مگر امروز بصورت طبیعی بسی از ماها به این میز گرد کشانیده شده ایم که این از یاری بخت نیک ماست. اما به پندار من امروز هم تمام این نظریات جنبه خود آگاهی و معلوماتی دارد، یقیناً مانند "بوسه پیغامی" از آن دفعته سودی نخواهیم برد، زیرا فقط در حد نظریات خواهد بود، در عمل کاری از رخ ما پوره نخواهد شد تا، چیزی را به تصویب نرسانیم. منظور اینست که بخاطر همگون سازی الفبا باید هر چه زودتر به نتیجه میرسدیم که قابل قبول همگانی باشد و بر مبنای آن همه بتوانیم که کار کتابت و نویسندگی را شروع نماییم و دارای یک املائی واحد باشیم، همه ما همگون بنویسیم و همگون درک داشته باشیم. بهرحال، حتماً کاری بی ثمر نیز بهیچ وجه نمیتواند بوده باشد. اساس‌ها گذاشته میشود، راه‌ها صاف میگردد، میدان پر از تاخت و تاز بخاطر خواست‌های فردی خالی میگردد و در نهایت حساسیت‌ها فروکش خواهد نمود و صحنه برای یک تفاهم مساعد خواهد گشت.

کدام شاعر زبان شغنانی میدانست که روزی درباره املائی اشعارش گفتگو براه خواهد افتاد، تا از همان زمان خود را با تمام پدیده‌های تحقیقی مجهز میکرد. بهرحال من نهایت خرسندم همانگونه ای که "آغاز جنبش جدید" را اعلان کردیم، می‌بینم که این جنبش نه تنها آغاز شده، بلکه خوب آغاز شده است. زندگی اجتماعی میان انسانها معنایش همین است که اندیشه‌ها خلق میشود، افکار جدید تبارز میکند، استعدادها میشکند، توانمندی‌های ذهنی قوت میگیرند، و مهمتر از همه اینکه از "گپ، گپ میخیزد"، نظریات انسانها یکدیگر را به کنکاش و میدارد، از نوشته‌های یکدیگر متأثر میشوند، افکار یکدیگر را زیب نوشته‌های خویش میکنند، و از همدیگر الهام میگیرند، و حتی با سوژه‌ها و واژه‌های یکدیگر بازی میکنند که این خود تعمیم فرهنگ و زبان است.

در طی چند ماهی که "صفحه" باز شده است، بتصور بنده آنقدر درباره زبان شغنانی نوشته شده که بطول عمر این زبان چنین کار با اهمیتی صورت نگرفته است. ما که در زبان خود در فقر الفبا میسوختیم، تنها تا اکنون به تعبیر آقای ثابتی، دارای "پنج گونه" الفبا هستیم، در حالی که یک تعداد "الفبا سازان" دیگر، هنوز مهر خاموشی را از لب نزدوده‌اند و یا اینکه در راه هستند، واقعاً این "گوناگونی، سرمایه" ماست و آنرا باید حرمت بگذاریم.

زمانی بود که گله میکردم، که اگر نسل تعلیم یافته سالهای پنجاه و شصت (1350 و 1360) خورشیدی، در باره فرهنگ و زبان شغنانی کاری را انجام ندهد، دیگر امیدی برای بقای زبانهای غلجه‌یی پامیری از جمله زبان شغنانی باقی نخواهد ماند، مانند زبان زیبایی که محو شده و حتی از وجود تاریخیش انکار ورزیده می‌شود، زبان اشکاشمی در حال اضمحلال است، و بجای زبان واخانی هم زبان دری خیلی رواج یافته و اگر قرنیتین نشود، بسر نوشت زیبایی و اشکاشمی دچار خواهد شد.

این بدان معناست که تصور میکردم که نسل سالهای چهل و پیش از آن اصلاً در مورد زبان، فکری هم نمیکردند، تنها همینقدر کافی بود که چند جوانی برای تحصیل به کابل و شهرهای دیگر کشور آمده و بعد فراغت بکدام کار دولتی مصرف می‌شدند، صرف همین. درباره نسل سالهای هفتاد و بعد آن به این باور بودم که نظام‌های اجتماعی ناموزون این زمان، همه نهادهای آموزشی را تخریب نموده دیگر امیدی برای یک

دستاورد تاریخی در زبان شغنائی منتفی خواهد بود. دلیلی که روی دو نسل کتابخوان سالهای پنجاه و شصت امید بسته بودم، در یکی از مقدمه های "فرهنگ آریایی" خود تذکر داده ام، و اگر روزی به چاپش دست بیابم، بر ملا خواهد شد و در غیر، اینجا مجال توضیح آن نخواهد بود، در عین زمان، این باشد یک "کار خانگی" برای اندیشمندی که پدیده های اجتماعی را از طریق بُعد سیاسی آن مطالعه و جستجو مینمایند.

زیبایی و خوبی کار رسانه بی در اینست که یک آفریده علمی، فرهنگی، هنری و یا هر آفریده دیگر، زود تشهر میشود، به دید و شنید دیگران بسهولت میرسد. زمانی بود که از دوستان میخواستم تا مجلسهایی داشته باشیم و روی زبان مادری مان، درهای بحث و گفتمان را آغاز کنیم - این موضوع را یکبار دیگر هم تکرار کرده بودم - ، ولی نتوانستیم دو سه نفر کله به کله شویم، و حد اقل روی "الفبای شغنائی" گپهای خود را هماهنگ سازیم، ولی بعد ولادت معظمانه "سیمای شغنان" به همت "ارکان" اکنون میترسم که در این صفحه جایی برای نامه های همچو نوشته های فقیر باقی نماند. بهمین خاطر یک تبصره:

یاد داشت: آقایان ظهوری با محبوب ظهوری که در اختیار دارید، پیکار، ارکان و سایر دوستانی که این "سیمای" را میخوانند و به بحثهای زبان مادری یعنی شغنائی دلبستگی دارند و از جانیی دارای امکانات تخنیکی باشند، من با کمال احترام از شما خواهشمندم تا مقالات، نامه ها و نوشته هایی که به ارتباط زبان شغنائی در سیمای، اقبال نشر یافته است، لطفاً آنرا با ترتیب تاریخی به یک کتاب اگر نه، لااقل در شکل یک رساله با طرح و دیزاینی که سلیقه ظریفانه شما ایجاب مینماید، پرنت (چاپ) نمایند. من از لحاظ تخنیکی نمیدانم که ظرفیت نگهداری سایت از جنبه زمانی و حجمی در چه حد است، که آنرا شما خود میدانید، ولی تشویش من اینست که نشود بعد مدتی این مقالات از سایت حذف شوند که در آنصورت، بسیار دستاورد بزرگ را از دست خواهیم داد. بنأاً همین رساله فرضی مورد نظر را تکثیر نموده به دوستان و علاقمندان بفرستید، تا این خود یک آغاز نو برای بعدها و نسلهای باقی بماند. ختم یاد داشت.

آنگونه ای که در پیش، خدمت دوستان بعرض رسانیدم، من اندیشه های ظهوری صاحب را خواندم در باره نحوه ایجاد الفبای شغنائی از نظریات شان آگاه شدم، با آنکه قبلاً از کراچی رساله ای در مورد برای ما فرستاده بودند، ولی شرمنده از آنم که کاربرد واژه "مضحک" بنده خاطر شریف شانرا رنجانده است. بحق قسم که من صرف در حد باشنده های افغانستان فکر میکردم که مخاطبین داشته باشم، ورنه لا اقل همین قدر اخلاق میداشتم که میگفتم: ظهوری صاحب! بطرف شما "کلوخ دیوار". بهرحال، مشکل مطبوعات در همین است؛ هر اندازه ای که احتیاط کار باشی باز هم زبان گوشتی منحرف میشود. خوب، در باره مقاله شان صرف دو مورد آنرا در نظر داشتیم که اگر خداوند توفیق مساعد فرمود، در بعدها آنرا در میان خواهم گذاشت.

یقیناً در مقام روابط ذات البینی، پای ادب و حرمت را نخواهیم شکست، ولی وقتی گپ ارائه نظر در میان باشد، در آنصورت گاهی "جلو اسپ سخت دهن" مؤثریتش را از دست میدهد. به اصل موضوع برمیگردم. با باز شدن صفحه سیمای شغنان اکنون دیده میشود که روز تا روز نه تنها نسل دهه 50 و 60، بلکه خوبتر و بهتر - برخلاف تصور غلط بنده - نسل بعدی خوبتر به تحرک افتاده است، که نمونه بارز آن مقاله آقای نوروز ثابتی است.

آقای ثابتی! من مقاله شما را بسیار سطحی و سراسیمه خواندم و وعده میدهم که باز دقیقتر خواهم خواند، ولی برای فعلاً همینقدر میگویم که شخصاً از این نوشته شما بسیار خرسند هستم و لذت می برم، واقعاً در مدت کوتاه خیلی زحمت کشیده اید و کار شما قابل تقدیر است، امید وارم روزی اگر به کابل آمدید حتماً باهم گفتگو خواهیم داشت. اما در یکی دو مسأله ای که بیادم مانده اینست که؛ من در نوشته خود قصد این را نداشته ام که الفبای وضع و طرح شده را ابتکار خود بدانم و اگر ملتفت شده باشید، هر حرف را گفته ام که از کدام زبان برگرفته ام. شما مطمئن باشید هیچ یک از حروف را اختراع نکرده ام، از عربی، دری، پشتو و سندی بهره گرفته ام و خلاص. من، در میان سه دوست دیگری هم که از ایشان نام برده اید، با اخلاص خدمت شما اعتراف میکنم که قصدم بهیچوجه این نبوده که به اصطلاح الفبای خود را بر شغنان بقبولانم، من آنرا برای نظر خواهی دیگران فرستاده ام، باربار گفته ام و داد و فریاد سر داده ام که ما باید کلاً به یک نتیجه واحدی برسیم در مورد الفبا و بعد صورت های املائی را سرو سامان بدهیم و بعد حرکت کنیم بسوی ادبیات سازی.

تلاش بر اینست که سمبولهای های واحدی برای نوشتن داشته باشیم که مورد قبول همه باشد و همه، با آن بنویسند، اگر چنین کاری صورت نگیرد، هیچ کس، هیچ چیز را در زبان شغنائی نخواهد خواند و هرکس برای خود خواهد نوشت. من میدانم کسانی که در گذشته ها مطابق الفبای وضع شده خویش شعر سروده اند، و یا نثر نوشته اند، و اکنون اگر انعطاف نشان دهند و از الفبای دیگران تأثیر پذیر شوند، در املائی آفریده های شان چه تغییراتی بوجود خواهد آمد. ولی خوبی کار در آنست که اگر این آفریده ها تا اکنون خواننده خیلی محدودی داشته، با داشتن املائی واحد و تصحیح به املائی واحد، خواننده های فراوانی خواهند داشت. باری آقای پامیرزاد بصراحت گفته بود که اگر در املائی تغییر بیآورم، اشعارم که بحرهای و برها را پیموده و تا آنطرف زمین نیز رسیده و خواننده ها با املائی آشنا شده اند، این مشکل تغییر بعدی در آن، چگونه حل خواهد شد؟

واقعاً این مشکل تا جایی که من میدانم دامنگیر آقای ظهوری نیز هست، و دیگر دوستانی که به این زبان قلم زده اند. ولی من هنوز هم به این عقیده هستم، تا آوانی که الفبای واحد را نسازیم و مسجل بر همگان نشود، در آنصورت هرکس باید برای خودش بنویسد. همین اکنون آیا آقای ظهوری، از املائی جناب حیدری دل خوش دارد؟ که نه! آقای پامیرزاد از الفبا و صورت املائی آقایان ظهوری و ... کار میگیرد؟ که نه! آیا همه این آقایان، الفبایی که اخیراً آقای ثابتی عرضه کرده است، شامل روند املائی خود خواهند ساخت؟ مطمئن نیستم. پس آنچه که من میگویم، اینست که: باید به یک نتیجه برسیم و سمبول ها را همگانی بسازیم، ولو هر چه و از هرکسی که باشد، منتها املائی واحد باشد، همانگونه ای که زبان واحد است.

راستش اینست، هر کسی که به زبان شغنائی تا کنون نوشته، چه شعر بوده و چه هم نثر، تا حال در میان شغنائیها کمتر خواننده داشته است، بخاطری که تمرین خواندن و املائی واحد زبانی وجود ندارد، این را شما هم قبول خواهید نمود، پس من چگونه علاقمند شوم تا "کاه بی دانه را باد" نمایم، البته باز هم بطرف شعرا و نویسندگان ما "کلوخ دیوار"، این حرف در حد خودم باقیست. ثابتی عزیز، آنسان که تذکر داده اید، الفبای این "چهاریار" مذکوره را نمی پسندید، پس آفریده های زبانی شانرا چطور میتوانید بخوانید، در حالی که شما، هم اهل قلم هستید و هم علاقه به زبان مادری دارید، بدینگونه، دیگران هم نخواهند خواند. در مورد الفبای وضع و اقتباس شده شما هم از نظر بنده حرفهایی وجود دارد، که بحث روی آنرا به فرصت بعدی و حوصله های بعدی می سپارم. عجالتاً بعرض خواهم رسانید که حرف یا حروف "لا" در زبان عربی اگر قاعده بغدادی را خوانده باشید، در میان الفبای عربی جای گرفته است و من نتوانستم آنرا از جمع الفبای عربی که همه را می پندارم به الفبای شغنائی گذار نماید، بیرون اندازم، ورنه حرف شما معقول است که با یک "کلک" همه چیز حل خواهد شد، این طلسم کمپیوتر است که آنرا می پذیرم.

روی دیگر قضیه اینست که آیا الفبا سازی در زبان مادری ما بخودی خود هدف است و یا خواندن و نوشتن آسان و صورت املائی واحد؟ به فکر من ما باید به بحث دوم از قبل ها گذار میگردیم، اما با تأسف هنوز هم در خم و پیچ کوچه های الفبا سازی سرگردانیم. در این سالهای اخیر، یعنی زمانی که مسؤولیت اداره طریقه و تعلیمات مذهبی اسماعیلی را بعهده داشتم، خطاط و رسام خیلی با استعدادی که سالهای سال در ایران زندگی کرده بود، جهت ملاقات بدفتر بنده مراجعه کرد، و اهداف و خواستههایش را با بنده در میان گذاشت که به محتوای آن اشاره نمیکنم ولی از دستاوردهای هنریش قصه میکنم:

موصوف، در طی چندین سالی که زحمت کشیده بود، حروف و سایر سمبولهای نوشتاری را از گُل ها، برگ ها و سایر پدیده های ظریف نباتی مختلف رسامی نموده و هریک از این رسم ها را معادل هریک از حروف و حرکت ها و سمبولهای زبان عربی قرار داده و توسط همین گلها، برگها و خوشه های نباتی، تمام آیات قرآنی را نوشته و یا بمفهوم دقیقتر رسامی کرده بود، یعنی قرآنکریم را با رسم گلها، برگها و خوشه ها نوشته بود که نمونه های آنرا عکاسی شده با خود دارم. اگرچه وی اینکار را جلوه ای از هنرمندی و اخلاص و شعف خود، به قرآن مجید وانمود میکرد که خودش در اثر تمرین آنرا به آسانی میخواند، ولی من به این عقیده افتادم که اگر آشنایی با حروف گُل آلودش در رمز آشنایی با حروف زبان عربی برسد، دقیقاً می شود که قرآن را با همان سمبولهای گلها، غنچه ها و گلبرگ ها نیز بخوانش گرفت. بناً، هدفم اینست که سمبولهای آوایی زبانی و یا بگفته آقای ثابتی گرافیم ها، هر شکلی را میتواند داشته باشد، ولی پذیرش همگانی آن شرط حتمی است. ما که این حرف و یا آن حرف را از این زبان و از آن زبان گرفته ایم، صرف بخاطری که حرف مطروحه خود را قانونی بسازیم تا مورد قبول همگان قرار بگیرد، ورنه شکل آفرینی آنهم توسط قلم کار مشکلی نخواهد بود، حتی میتواند "پای مورچه" هم که باشد.

ثابتی عزیز! میخواستم پیشنهادی داشتم به شما: گفتم که روی نوشته خود زیاد زحمت کشیده اید، تا جایی که بیادم هست، در حدود 30 صفحه بود، اکنون فکر کنید، بالای کمپیوتر چطور میشود که هم نوشته را با دقت باید خواند و هم بجواب آن پرداخت، لذا خوب این خواهد بود که مقاله های خود را از این ببعده کوتاه کوتاه در حد اعظمی 5 - 6 صفحه نوشته کنید و به سیمما بفرستید، البته هر روز نه، بلکه بعد یک هفته یا دور تر از آن، در آنصورت مقاله خوب خوانده میشود، و بازتاب ها هم در باره اش زودتر آفریده میشود، در غیر آن نوشته، سر بسر می افتد، حوصله خواننده هم سر میرود و زحمت نویسنده هم خدای ناخواسته بهدر خواهد رفت.

برای خواننده های افغانستان که خوبترین و اصلی ترین خواننده های چنین مطالب و مواد هستند همین فارمولی که وضع کردم بهتر خواهد بود، زیرا نوشته ای اگر در کاغذ باشد، وقتی برای 5 دقیقه خواندی و خسته شدی، کتاب را ببند، ولی در روی کمپیوتر چنین کاری نمیشود انجام داد. از جانب دیگر در اینجا هرکس امکانات انترنیت را در خانه های خویش ندارد، ناگزیر از دکانهای انترنیت در مقابل پول استفاده کنند در فاصله یک وقت محدود، بناً مشکل است که همه مقاله های طویل خوانده شود.

جناب پیکار! وقتی صفحه سایت را باز میکنم، تازه ترین مقاله ها در اول بچشم میخورد، در عین زمان چند روز بعد که صفحه را باز میکنم می بینم که از نوشته شما روزها گذشته، تا اینکه بمرور آن میرسم، وقت، از دست رفته است. بهرحال، در آخرین مقاله شما دانستم که زیاد افکار خویش را بر نوشته صبار متمرکز

نموده اید، یقیناً من تمام حرفهای شما را، از جناب ظهوری را و از آقای ثابتی و دیگران را در مورد نوشته های خود خیلی زیاد می پسندم و در واقعیت میخوام در زیر سایه دیدگاههای شما اگر شود، من نیز براه راست هدایت شوم، چه خاصه که این فرمایش شما، مرا بیش از هر وقت دیگر مسؤولیت پذیر در قبال زبان مادری ساخته، ولی نه بحدی که زبان شیرین و قند پاری را کنار بگذاریم:

"زهر باشد شیر مادر بر کسی کو زبان مادران گم کرده است"

در واقعیت این زهر را ما عمرها قبل چشیده ایم و اکنون به آن خو گرفته ایم. من که احتمالاً و اکثراً به زبان مادری کمتر اعتنایی میکرده ام و فکر مینمودم که این تنها زبان مادری بود که ما را از همه دانش ها محروم ساخته بود و نتوانستیم که دیگر زبانهای زنده را بخوبی از خود کنیم تا از مزایای علوم و دانش عصر، بهره کاملی داشته باشیم، و فکر میکرده، این زبانی که فقط "تا بام دره" و "درمارخت" بدرد ما خواهد خورد، به آن توجه چندانی نکردیم، ولی ازین ببعد برای آنکه "شیر مادر حلال" مان شود، ناگزیریم تا چنین فرمایشهای زورمندانه را بپذیریم، خیر اگر از کارهای دیگر زندگی بازماندیم. من تا کنون به این عقیده بودم که؛ جمعآوری واژه های شغنائی که سالهای سال جوانی، و قتم را گرفته بود، عبث بوده، ولی حالا سفارش این سروده جرأت بخشید تا بار دیگر به زبان مادری توجه را معطوف باید داشت و دیده شود که "شیر حلال" را بدست خواهیم آورد؟

آقای سرور ارکان! امید وارم دعوتی شود از دوستانی که مانند آقای ثابتی که به زبان مادری خود عشق میورزند، خاصتاً از آقایان پامیرزاد و حیدری از افغانستان و آقای "دوست" و "برادران بیک" از کانادا، و سایر دوستانی که در این عرصه فکر میکنند و قلم میزنند و در هر کجائی که باشند، تا نوشته ها و ذخایر زبانی خود را از صفحه سینه بزدايند و بر صفحه سیمای شما بریزانند و از سایت شغنان دریغ نورزند که بیصبرانه چشم براه خواهیم بود.

علی شاه صبار

مکروریان سوم، کابل

1389/12/25 برابر با 16 مارچ 2011 میلادی

"پدر" الفبای شغنائی

حضرات محترم، پیکار و ثابتی!

بعد مدت‌های مدید، امروز (4 اپریل 2011م) توفیق یافتم تا به دکان انترنت سری بزنم و از احوال "سیمای شغنان" جويا شوم. و باز هم خوشبختانه به مقالات بسیار طویل شما هر دو، و خاصتاً مقاله طویلتر ثابتی مواجه شدم. من اعتراف میکنم جناب پیکار، که صحنه را خالی نکرده ام و خاموشی را هم آنطوری که شما فرموده اید اختیار نکرده ام، برعکس علاقمندیم به جرو بحثها شدیدتر نسبت به گذشته هاست، ولی در این اواخر امکانات وسیع استفاده از انترنت را از دست داده ام و در عین زمان مصروف دیگر کارهای خانوادگی و در جستجوی کار مزدوری هستم، بناً مانند آقای ثابتی امکانات رایگان انترنت را در اختیار ندارم و شما آقای پیکار هم که در کشوری مانند کانادا زندگی میکنید، دقیقاً مشکل انترنت را حتماً ندارید.

در نامه فوق الذکر خود که هفته ها پیش نوشته شده بود و نتوانستم آنرا بموقعش بخدمت بفرستم، یکمقدار حرفهایم را درباره بخش اول "سریال" الفبا انعکاس داده ام، لاقلاً به حد یک پاسخ کوتاهی هم که بوده، و شما که به وکالت از ماها به دفاع برخاسته اید، خیلی سپاسگذارم. تا اندازه ای که من دریافتم و حتی ستوده ام که نوشته های آقای ثابتی قابل دقت است و به آن ارج گذاشته ام. در بخش دومی این "سریال" که آنرا امروز خواندم، ولی باز هم جسته و گریخته (با در نظر داشت امکانات زمانی و پولی در دکان انترنت) مطالب دو مقاله شما دو برادر را مرور کردم، و از مقاله ثابتی آنچه که دریافتم، موضوعات خیلی خوب که خیلی وقت را هم در تهیه آن مصرف نموده است که خداوند اجر آنرا برایش ارزانی فرماید. همزمان با آن من از ایزد متعال هنوز هم استعداد شگوفاتری را مانند ابن سینا برای ثابتی میخوام. خوب، حالا که نام از ابن سینا گرفته شد، داستانی از او بیادام آمد که آنرا باید در این جا بیآورم:

آنگونه ای که معلوم است، روزی ابوعلی مسکویه فیلسوف و دانشمند معروف، به شاگردانش درس میداد، در حین تدریس بود که ابن سینای جوان ما، از در درآمد و متوجه درس ابوعلی مسکویه شد، و دفعتاً بدون تأمل، یکدانه چهارمغز را در پیشروی مسکویه انداخت و گفت، مساحت این چهارمغز را معلوم کن؟ - یعنی با این عمل خود میخواست که دانش ابن مسکویه را معلوم کند و به مسخره بگیرد، که این نمونه خود

سازی و خود ستایی ابن سینا را نشان میداد - ابن مسکویه هم یکی از کتابهای اخلاق خویش را به ابن سینا داد و گفت: تو اول اخلاق خویش را اصلاح کن تا من بعداً بجواب مساحت گردو بپردازم.

بهر تقدیر، من واقعاً از این نوشته بعدی آقای ثابتی خیلی متأثر شدم که بجای موضوعات مطرح شده، بیشتر عقده گشائی کرده و به موضوعات شخصیی که از آن عقده گرفته است - و من علنش را نمیدانم - پرداخته. موصوف مانند یک سارنوال، ما را و از جمله بنده را به محاکمه کشانیده است. چنین کاری که فقط یک دشمن می تواند انجام دهد و یک وکیل مدافع. نوشته هایش زبان علمی را از دست داده و به زبان عقده تبدیل شده است. وی به این جملاتم تاخته که "من خودم نوشته خود را خوانده نمیتوانم". ثابتی به این نکته باید متوجه می بود که در بسی موارد انسان "شکسته نفسی" میکند و نمیخواهد خود را به رخ دیگران بکشد و فخر فروشی نماید، و ایشان بنا بر سن جوانی که دارند کمتر اعتنا به این خصیصه میکنند و یا اینکه هنوز به این صفت انسانی توجهی نداشته اند؟

خود ستائی پیشه شیطان بود هر که خود را کم زند مرد آن بود

و همین دوری از کبر و غرورم را برای خود سند گرفته اند. گیرم که من آنرا جدی گفته ام؛ آنهم دلیلی داشته، ممکن آنرا از آن گفته باشم که املایم بار بار در کتاب درسی شغنائی تغییر داده شده است، پس من چگونه میتوانم که نوشته دیگران را که مورد پسندم نیست بخوانم. و از جانبی هم میتوان این حرف من با آقای حسینی شوخی آمیز بوده باشد، و یا باز هم اگر جدی باشد، پس باید گفت که: خواندن لیاقت نیست، ممارست است. من مطمئن هستم که اگر اکنون هم شما آقای ثابتی شعرهای شغنی خود را در حضور من بخوانید، از لای خطوط آن بخوبی بیرون نخواهید برآمد، تا وقتی که تمرین دوا مدار خواندن نداشته باشید، شما یا من و یا دیگران چرا انگلیسی را روان نمیخوانند، بخاطری که تمرین خواندن ندارند، خیر.

ولی من هیچگاهی در هیچ جایی ادعای بلند بالائی نکرده ام و این - بی ادبی معاف - جز طبیعتم میباشد، و حتی از ادعای بلند پروازانه شرم دارم. شما در نوشته بالاییم می بینید که من چه آرزویی را برای ثابتی در دل داشته ام. اکنون احساس میکنم، خاموشی را که آقایان ظهوری، پامیرزاد و حیدری اختیار کرده اند، صد بار شرف داشته نسبت به پرگویی های بنده. من درس خوبی گرفتم و آن اینکه انسان نباید فضل خود را در جهل شماری دیگران جستجو کند، و یا اینکه دیگران را مستقیماً از طریق یک رسانه به بی مسلکی متهم بسازد. شما خود میدانید که در زبان شغنائی هیچ یک ما بشمول خود شما ثابتی مسلکی نیستیم، و یک حرف هم به این زبان آموزش ندیده ایم و تحصیلات اکادمیک در این و یا در آن نهادی که شغنی تدریس میکرد، نداریم ولی از مادر شغنی زاده ایم، پس شما چگونه خود را مستحق "پدري" در زبان مادری میدانید.

من در نوشته بالا گفته ام که بسیار مشکل است تا انسان، نزاکت های نوشتن در رسانه ها را در نظر بگیرد و این تجربه سالها و عمرها را کار دارد، نه جستجو در سایتهای مفت و رایگان. من دریافتم که ایشان پیش از آنکه به کلمات خود عاشق باشند و آنرا صمیمانه مطرح نمایند، فضل فروشی کرده اند و دوستان را و از جمله بنده را به میز محاکمه کشانده اند، در حالی که من به این فکر نبودم که روزی پاسخ نوشته هایم را چنین خواهم یافت. آقای ثابتی، شما بنده را در "جرم" آقایان پامیرزاد، حیدری و بیگزاد بی دلیل شریک ساخته اید، در حالی که باید معلومات می گرفتید که من در دیار تمنن پامیری نصاب تعلیمی هیچ کاری نکرده ام، هیچ وظیفه ای انجام نداده ام و در هیچ جلسات تصمیم گیری شان در مورد کاربرد الفبای شغنائی شرکت نکرده ام و آنگونه ای که شما هم اشاره کرده اید، برعکس من هم مانند شما از کارشان نالیده ام.

تا جایی که از نوشته های شما دریافتم، شما هم، خود خواسته اید که الفبای مطروحه شما مورد کاربرد همگانی قرار گیرد، و هست یا نیست "الفبای شما" صحیح پنداشته شود که خواست ذاتی شماست، پس بهمین گونه آقایان ظهوری، پامیرزاد و حیدری هم همین نیت و حق را داشته اند تا محصول خود شانرا به بازار عرضه نمایند. من محصول خود را که با محصولات شما در بعضی موارد چندان تفاوتی ندارد، بخاطر خرید و فروش ببازار نفرستادم، بلکه صرف بخاطر ارزیابی شماها فرستادم تا اگر عنصری بدرد بخور در آن وجود داشته باشد، از شغنان دریغ نشود.

اخیراً که جناب پیکار، لب لباب الفبای خود را عرضه کرده است، نیز به خیلی از الفبازان پیوسته که عضویت شانرا ظاهراً در گروه "پنج نفری"، به استشهاد حرف ثابتی خیر مقدم میگویم و بدینگونه صمیمانه بار دیگر پیشنهاد مینمایم که سه گروه کاری در شغنان یا فیض آباد، کابل و کانادا فعال شوند و خلاصه ای از تراوشهای الفبائی خود را در سه محل نگهدارند و یا اینکه رسماً به وزارت های معارف، اطلاعات و فرهنگ و اکادمی علوم افغانستان - آنگونه ای که قبل ها آقای حسینی سفارش کرده بود - بسپارند، تا این نهاد های متذکره مجبور شوند، از صاحب نظران مربوطه در افغانستان برای حل این معضل دعوت نمایند، و کار یکطرفه شود، در غیر آن اگر کار همینگونه در میان ما باشد، باز هم در میان "رهبران" و یا تکه داران "الفباساز" تقسیم خواهیم شد، و جنگ سیاسی شغنان به جنگ الفبائی گذار خواهد نمود، و باز همان کاسه و همان آش خواهد بود، و باز همان بهانه تراشی ها، دوام خواهد یافت، زیرا مسلم است که ما فقط استعداد ساختن را نداریم تنها برای ویرانی آفریده شده ایم، همانگونه ای که مردم کشور ما همین خصوصیت را دارد.

بهر حال نتیجه اینست که این جروبجث های هوایی فقط توانست که ذهنیت را خلق کند، ولی آنچیزی که آرزوی ماست که به یک الفبای واحد، همگانی و مورد قبول همه شغنی زبانها برسیم، هنوز راه طولانی را با این ذهنیتهایی که در میان ما وجود دارد باید طی کرد تا به آن برسیم. شما آقای ثابتی، باز هم یک جمله دیگر مرا تعبیر غلط نموده و براساس آن خود را مستحق دانسته اید که "پدر" الفبای شغنائی باشید. من صرف در حصه خود این حق را بشما میدهم که شما باید این لقب "پدری" را کمائی کنید، و حتی اگر به مخالفت دیگران مواجه شدید، من باز هم در حصه خود حاضریم از شما دفاع نمایم. کاش این آرزوی من و تو برآورده شود که دیگران شما را در این موقف بپذیرند.

چیز دیگری که من استنباط کردم اینست که ما هنوز در آغاز کار قرار داریم و هنوز نیازی به این قدر قلم فرسایی پیچیده در زبان وجود ندارد، ورنه یکی دو کتاب را هر یک ما هم خوانده ایم، صرف رسم کردن قواره چند تا حرف مطرح است. زیرا هنوز زبان وجود ندارد، ما در جستجوی زبان کتابی هستیم، ما هنوز در دربار ساسانیان قرار داریم و تازه وضع زبان "شغنائی" را فرمایش گرفته ایم، و تا طی نمودن بالاتر از چهارده قرن زمان، خیلی فاصله داریم. شما لطفاً مرد شوید و مسایل خود را که در منطقه هستید با شغنائی های خود حل و فصل نمائید و شغنی های خود را قناعت دهید، کار مذهب شاه خان، خوش نظر خان و خیر محمد خان خیلی ساده است. آنگونه ای که شما فرموده اید، خوش نظر خان در حال گوشه گیری از دیارتمنت پامیری است و خیر محمد خان هم در دیارتمنت پامیری اکادمی علوم، حتماً در مقابل شما خاموشی را اختیار خواهد کرد و ظهوری هم خیلی فاصله دارد. بنااً شما میدانید و شغنائان تان، و زبان تان، ما ها که قبلاً از شغنائان فاصله گرفته ایم، و من امید وار هستم که شما مقام حتی "پدر" شغنائان را کمائی خواهید کرد، چه رسد به زبان شغنائی.

بهر حال، من یکبار دیگر از آقای "ارکان" احترامانه خواهشمندم تا تمام این نوشته ها را ثبت اوراق نماید تا در آینده ها فرزندان همه ما و شما از آن بهره ور گردند و ببینند که زبان اجداد شان – که تا زمان آنها ممکن باقی نخواهد ماند – چگونه مراحل رشد و تکامل خود را پیموده است. آقایان پیکار و ثابتی، من در آینده ها نیز در چنین مناظره ها اشتراک خواهم کرد، اگر به انترنت مانند شما دست یافتم، هرروز خواهم نوشت. ولی یاد آقای ثابتی باشد که داو و دشنام شما را بی پاسخ خواهم گذاشت و به اصطلاح از آن رد خواهم شد و اصلاً آنرا نادیده خواهم گرفت. سپاس از آقایان محترم پیکار و ثابتی که باز هم سلسله گفتمان را دوام داده و امید وارم در آینده ها صمیمانه تر بنویسند.

علی شاه صبار
مکروریان سوم، کابل
1390/1/15 خورشیدی
2011/4/4 میلادی